

تحلیل نظری منشأ و ارتباط هنجارهای اجتماعی و نابرابری‌ها

مسعود چلبی

استاد جامعه‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی

(تاریخ دریافت 1389/9/30، تاریخ پذیرش 1389/10/25)

چکیده: هنجارهای اجتماعی و نابرابری‌های اجتماعی دو موضوع محوری در جامعه‌شناسی بوده و هستند که معمولاً به طور جداگانه مورد بررسی نظری و تجربی قرار گرفته‌اند. در بررسی نظری حاضر، که مبتنی بر روش آکزیوماتیک و آزمایش فکری است، کوشش می‌شود ابتدا مناقشه‌مزمین درباره منشأ شکل‌گیری هنجار و نابرابری اجتماعی مورد توجه قرار گیرد. به دنبال آن ارتباط این دو بررسی می‌شود. مدعای نظری حول چهار محور مطرح خواهد شد. یکم، شکل‌گیری گروه (جامعه)، منبث از ترکیب حداقل چهار عامل، خرد انسانی، نیاز معاشرتی، احساس ناامنی و ناکارآمدی فردی، است. با شکل‌گیری گروه اجتماعی (جامعه)، نیازهای گروه (جامعه به مثابه ابرگروه) از جمله صلح، همکاری، همفکری و هماهنگی همراه با ترکیب عوامل در سطح فردی، همچون نیازها، انتظارات، توانایی‌ها و منابع در دسترس، باعث ظهور و بروز هنجارهای اجتماعی می‌شوند. دوم، تحت شرایط کمیابی منابع و نیازهای وافر انسانی، در اثر تعامل چهار عامل، یعنی ضروریات طبیعی، ضروریات اجتماعی، ضروریات زیستی روانی فردی و تصادف، "انواع نابرابری‌های اجتماعی"، با مصادیق تجربی متفاوت و متغیر، شکل می‌گیرند. سوم، نابرابری‌های اجتماعی و هنجارهای اجتماعی هر کدام حداقل دارای آثار دوگانه، یعنی کارآیی همراه با انواع مضار و مضایق اجتماعی هستند. چهارم، بین این دو پدیده اجتماعی، روابط علی دو جانبه وجود دارد که این "علیت‌های حلقوی" می‌توانند موجب کاهش یا افزایش آثار مخرب هر دو شوند.

واژگان کلیدی: هنجارهای اجتماعی، نابرابری‌های اجتماعی، نظم اجتماعی، نیازهای اجتماعی

مقدمه

گرچه در ادبیات علوم اجتماعی، به ویژه جامعه‌شناسی، در مورد هنجارها و نابرابری‌های

Email: m-chalabi@sbu.ac.ir

اجتماعی، نظریه‌ها و تفاسیر و یافته‌های تجربی و تاریخی حجیم و گاه متناقضی، فراهم آمده است، معذالک در مورد منشأ هر یک و ارتباط آن‌ها کار کم‌تری صورت گرفته است. از دیرباز در باب منشأ پیدایش هنجارهای اجتماعی و نابرابری‌ها مناقشات مزمینی وجود داشته است.

این مقاله درصدد آن است در واکنش به این مناقشه دیرینه، به مدد روش اکزیوماتیک¹ پاسخ‌های نسبتاً "جامع‌تر" در باب منشأ شکل‌گیری هنجارهای اجتماعی و نابرابری‌ها و ارتباط آن‌ها ارائه نماید. در ادامه، قبل از بررسی شکل‌گیری و پیدایش هنجارهای اجتماعی، به مثابه واقعیت‌های اجتماعی، ابتدا پیش فرض‌ها مطرح می‌شوند و به دنبال آن در ارتباط با این واقعیت اجتماعی سؤالات فرعی مطرح و برای هر یک پاسخ‌های نظری فراهم می‌شود. در پی آن واقعیت نابرابری‌های اجتماعی و ارتباط آن‌ها با هنجارهای اجتماعی بررسی خواهند شد.

منشأ هنجارها

معمولاً در ادبیات جامعه‌شناسی، کانون توجه، بیش‌تر معطوف به نوع هنجارها، غیبت یا تناقض آن‌ها و نقش و عملکرد آن‌ها در جهت حفظ نظم در جامعه و حوزه‌های آن بوده است. (لاکوود 1956، الیس 1971، فرانکلین و همکاران 2004، تریورن 2002). در این مورد کم‌تر به منشأ پیدایش هنجارها و نقش آن‌ها در گذر از جامعه درگیر جنگ داخلی به جامعه با صلح مدنی توجهی شده است. گرچه در دو دهه اخیر، کوشش‌های جسته‌گریخته برای بررسی تجربی ظهور هنجارها، به روش شبیه‌سازی، صورت گرفته است (سایر 2005، کلوور و همکاران 2005).

با وجود این، در این مورد دو پاسخ رایج مطرح شده: یکی، نفع مشترک و عدم تعیین انسان‌های معقول در خلال زمان را موجب پیدایش قواعد اجتماعی می‌داند که این، عمدتاً

1. مراد از این روش، روش اکزیوماتیک صوری (formal axiomatic) نیست، بلکه به اصطلاح "روش اکزیوماتیک نرم" (soft axiomatic) است. این روش بر پایه مجموعه‌ای از مفروضات (پذیره‌های) پیشینی و (حتمی پسینی)، مفاهیم مشترک (اولیه)، نمونه‌های نقیض (خلاف) (Counter examples) و جایجایی آن‌ها استوار است. این روش می‌تواند، تا حدودی، به سازماندهی فکر (استدلال)، تعمیق فکری، مکاشفه نظری، و اثبات منطقی محصولات مکاشفه فکری خدمت نماید.

از سوی طرفداران نظریه انتخاب عقلانی مطرح شده است (الستر 1989، کلمن 1990، اودن 1996). در مقابل، نظریه‌های تضاد، به ویژه ماتریالیسم تاریخی مارکس، تمایل دارند تا منشأ قواعد اجتماعی را در زور و سلطه اجتماعی ببینند. (لاکوود 1956 الیس 1971، مک مرتوری 1978، وبر 1384).

در کنار این دو پاسخ عمده، پاسخ‌های دیگری را می‌توان در نظریه‌های مختلف، مانند نظریه مبادله اجتماعی، نظریه پدیدارشناسی، نظریه روش‌شناسی قومی، نظریه هویت اجتماعی، نظریه اجتماع‌گرایان ردیابی نمود که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره خواهد شد (اودن 1996، هورن 2001، کلوور و همکاران 2005، لالر و همکاران 2008، وارفیلد رالز 2009). عجالتاً هر یک از دو پاسخ کلی را که به ظاهر متناقض می‌نمایند، به بیان منطق‌فازی، جزئاً (تا حدودی) درست تلقی می‌کنیم (چلبی 1388). ارزیابی این مدعا جزئی از تحلیلی است که در پی خواهد آمد.

اجازه دهید بحث خود را با پذیرش دو پیش‌فرض، که کم و بیش در اکثر نظریه‌ها رایج هستند، پیگیری نمایم. این دو پیش‌فرض عبارتند از:

1. نیازهای انسانی، به خودی خود، متنوع و زیاد هستند.

2. منابع مادی جهت ارضاء نیازهای انسانی محدود هستند.

با پذیرش این دو فرض به لحاظ روشی، به تاسی از میثاقیون (نظریه‌های پیمانی)¹ همچون جان لاک، ژان ژاک روسو، کانت، رالز و غیره (رالز 1971، فارلی 2004) کوشش می‌شود در یک آزمایش فکری "وضعیت اولیه‌ای" را تصور کنیم که در آن هیچ‌گونه سازماندهی اجتماعی وجود ندارد، یعنی جامعه‌ای (گروهی) در کار نیست. در این حالت با وجود تصور این که نظام اجتماعی در کار نیست، معذالک نمی‌توان آثار کار جمعی (به مثابه پدیده اجتماعی) را در نظر نگرفت.

مهم‌ترین "نتیجه اجتماعی" در وضعیت اولیه، تضاد افراد (همه) با یکدیگر، بر سر منابع محدود جهت رفع حوائج خود است. لذا مهم‌ترین "نتیجه" چیزی جز "تضاد اجتماعی" نیست، یعنی:

$$(1) \quad \text{تضاد همه با همه} = \text{نتیجه اجتماعی}$$

این نتیجه اجتماعی، "نتایج فردی" را خواهی نخواهی مشروط می‌سازد، یعنی موجبات

1 . Contractarian Theories

ناامنی و جنگ، از جمله جنگ فرسایشی و ناخشنودی فردی (و اجتماعی) را فراهم می‌نماید. در این صورت پیامدهای ثانویه (بلندمدت) تضاد اجتماعی چیزی جز جنگ و گریز و توسل به زور و تزویر نیست. با این حساب، می‌توان چنین تصور نمود که در وضعیت طبیعی (اولیه)، زور و تزویر ملاک اصلی توزیع منابع کمیاب هستند.

به این ترتیب ممکن است نتیجه را برای هر فرد (یعنی نتیجه فردی) به زبان رئالیسم، در دو مقوله از واقعیت، "واقعیت ایستا" و "واقعیت جنبشی" دید، یعنی:

(2) ناخشنودی، عمر کوتاه و غیر مولد بودن = نتیجه فردی = واقعیت ایستا

(3) جنگ و گریز، به کارگیری زور و تزویر = نتیجه فردی = واقعیت پویا

اما، با توجه به "علائق افضل" انسانی (چلبی 1375، 1381) "وضعیت مرجح فردی" چه نوع "واقعیتی" را طلب می‌کند؟ پاسخ این سؤال نسبتاً ساده است. عقل سلیم چنین حکم می‌کند که:

(4) خشنودی و عمر بلند = نتیجه فردی مطلوب = "واقعیت ایستا"

(5) همکاری کردن، دوستی کردن و تولید = نتیجه فردی مطلوب = "واقعیت پویا"

در گزاره 4، خشنودی به عنوان یک سازه (با به قول فلاسفه رئالیست، خاصیت ثانویه)

ناشی از پاسخگویی مؤثر به نیازهای انسانی مطرح است، یعنی:

(6) خشنودی (شادمانی) فردی¹ → پاسخگویی مؤثر به نیازها

در ارتباط با گزاره 6، ممکن است دو سؤال اساسی مطرح شود: 1. نیازهای (علائق) افضل کدامند؟ 2. پاسخ به نیازها مشروط به چیست؟ در جواب به سؤال اول، می‌توان چهار نوع نیاز کلی را از هم تمیز داد، شامل:

1. نیازهای مادی (معیشتی) (مثل خوراک، پوشاک، مسکن و ...)

2. نیازهای امنیتی (مثل فراغت از تهدید مالی، جانی، فکری و فراغت از تهدید پیوندهای اجتماعی)

3. نیازهای شناختی (یعنی خروج از عدم تعین و کاهش نادانی)

4. نیازهای اجتماعی (مثل همنشینی اجتماعی، تأیید اجتماعی، محبت و عشق) (چلبی

(1375، 1381)

1. علامت " نشان دهند، جهت علی است.

برای سؤال دوم می‌توان جوابی کوتاه و صریح ارائه نمود: "داشتن". "داشتن" به مثابه توانایی (توانش) است. (رایت 2005). اما در این جا می‌توان در همان آزمایش فکری، سؤال نمود که "داشتن چه چیزی در وضعیت طبیعی (اولیه)" مؤثر و در عین حال قابل تصور است؟ به نظر معقول می‌رسد که "داشتن" دو چیز را در این وضعیت، "عمده / مهم" تلقی کنیم یعنی: 1. توانایی جسمانی و 2. توانایی شناختی.

توانایی جسمی و شناختی به فرد این امکان را می‌دهد تا به کمک زور و تزویر بر دیگران، در تضاد، سلطه یابد و دسترسی آسان‌تر و بیش‌تری به منابع مورد نیاز خود کسب نماید، یعنی:

(7) داشتن منابع بیش‌تر → غلبه در تضاد → داشتن قدرت جسمی و شناختی
اینک لازم است در کنار سؤالاتی که تاکنون مطرح شد یک سؤال مهم دیگر مطرح شود و آن این است که، آیا وضعیت طبیعی (اولیه) می‌تواند پایدار تلقی شود. پاسخ به این سؤال منفی است. به عبارت دیگر آنچه که در ذهن "وضعیت طبیعی" تصور می‌شود، بیش‌تر از یک "تخیل ذهنی" یا "وضعیت مصنوع" نیست.

در واقع، "ترکیب" عوامل عدیده، موجب می‌شود (در وجه غالب) افراد با استفاده از توانایی‌های شناختی، نیازهای اجتماعی و جنسی در خلال زمان و در سایه ناپایداری توانایی جسمی و شناختی انسان (کهولت)، عدم تعین و ناامنی، صرف وقت و انرژی زیاد برای صیانت نفس در تنهایی و هدر رفتن منابع فردی، به تشکیل گروه و استمرار پیوندهای اجتماعی همت گمارند و همکاری و هماهنگی را به طور عمده جایگزین تضاد و نفاق و یا حداقل تحت‌الشعاع آن‌ها قرار دهند.

لذا، شکل‌گیری گروه (ما) را می‌توان عمدتاً ناشی از مجموعه‌ای از عوامل عمده دانست که این‌ها در عبارت 8 منعکس شده‌اند.

(8) شکل‌گیری گروه (ما) → احساس ناامنی - نیاز معاشرتی و پیوند با هم نوع - نیاز جنسی در طول زمان¹ - خرد انسانی

هم زمان با شکل‌گیری گروه (جامعه)، عوامل مختلفی می‌توانند شرایط را برای همکاری و هماهنگی در بلندمدت، کم و بیش، فراهم نمایند. در ارتباط با پدیده‌هایی نظیر همکاری، کنش جمعی و انسجام اجتماعی نیز نظریه‌های مختلفی، به ویژه در دو دهه اخیر

1. علامت "0" در این نوشتار به معنی "و" منطقی است.

مطرح شده‌اند، که هر کدام عامل یا عواملی را مسئول اصلی آن‌ها (به ویژه در مورد همکاری اجتماعی) می‌دانند.

در این میان، سازه‌گرایان و پدیدارشناسان عامل مهم برای همکاری اجتماعی را "معنای مشترک" می‌دانند. تعامل‌گرایان نمادی (عمدتاً گافمن) "در حضور هم بودن" و خود را جای دیگری قرار دادن و نتیجتاً، همدردی را مسئول اصلی همکاری اجتماعی و انسجام می‌دانند (لالر و همکاران 2008، وارفیلدرالز 2009).

در مقابل، نظریه‌های انتخاب عقلانی، وابستگی متقابل و نفع مشترک را از عوامل عمده همکاری تلقی می‌کنند. نظریه‌های فونکسیونالیستی (عمدتاً پارسونز)، عامل اصلی همکاری اجتماعی را هنجارهای اجتماعی می‌دانند (پارسوتر 1951، هورن 2003)

نظریه‌های تضاد (مثل مارکس و وبر)، اقتدار متمرکز، منبعث از تراکم و تمرکز منابع اقتصادی یا تمرکز سیاسی، را سبب نوعی همکاری و هماهنگی اجتماعی می‌شناسند (مک مرتوری 1978، بندیکس 1977). از این منظر همکاری و هماهنگی در سطح جامعه عمده‌تأ ناشی از نوعی سازگاری بیرونی است که می‌تواند به جای این که در سایه انسجام اجتماعی صورت گیرد، در غیاب آن، یعنی توأم با نوعی از خودبیگانگی (به تعبیر مارکسی آن) صورت پذیرد (شف 2007).

بر اساس نظریه نظم اجتماعی، به ویژه نظریه نظم خرد (یعنی همدلی، همگامی، هم‌بختی و همفکری) که قبلاً در "جامعه‌شناسی نظم" (چلبی 1375) مطرح شده بود، عوامل طرح شده در گزاره 9 را کم و بیش مسئول همکاری و هماهنگی اجتماعی می‌دانیم که هر کدام، به نحوی در یکی از نظریه‌ها نیز مورد توجه هستند، یعنی:

(9) همکاری و هماهنگی اجتماعی → هنجارها. نظارت. وابستگی متقابل.

نمادها و معانی مشترک. نفع مشترک

در رابطه با گزاره 9 سه نکته مهم شایان ذکر است. اول این که، واضح است که هر یک از عوامل طرح شده در گزاره مزبور، در زمان و مکان متغیر هستند و لذا کم و کیف همکاری و هماهنگی نیز به تبعیت از آن‌ها، می‌تواند متفاوت و متغیر باشد. دوم این که، به کمک بعضی از همین عوامل می‌توان به ارائه تعریف نسبتاً مشخص از انسجام اجتماعی در هر سطحی از جامعه پرداخت، بر همین اساس، ما انسجام اجتماعی را روابط اجتماعی نسبتاً پایدار بین مجموعه‌ای از کنشگران فردی و جمعی بر اساس منافع مشترک، باورهای

مشترک، دلبستگی و وابستگی متقابل می‌دانیم. ضمناً مفهوم همبستگی اجتماعی را زیرمجموعهٔ انسجام اجتماعی می‌دانیم که چیزی جز تعلق خاطر و احساسات اخلاقی مشترک در میان گروهی از کنشگران فردی و یا جمعی نیست.¹

سوم، چنانچه تراکم و تمرکز منابع ارزشمند، به ویژه قدرت و ثروت، افزایش یابد، یعنی افزایش نابرابری اقتصادی و اجتماعی، این خود می‌تواند در سطح جامعه، از همبستگی اجتماعی و نقش هنجارهای اجتماعی (قوانین نانوشته) غیرجانبدارانهٔ تعمیم یافته، بکاهد و به تناسب، بر نقش و وزن نظارت بیرونی، میزان فردگرایی خودخواهانه و میزان از خودبیگانگی (در معنای جدایی انسان‌ها از یکدیگر و جمع و عدم تطابق آرایش اجتماعی جامعه با نیازهای اصلی انسان) بیفزاید.

چنانکه اشاره شد، شکل‌گیری گروه و همکاری و هماهنگی، به طور مطلق جایگزین تضاد اجتماعی نمی‌شود. در این صورت سؤالی که مطرح می‌شود این است که مهم‌ترین لوازم تداوم همکاری اجتماعی و هماهنگی اجتماعی و مدیریت تضاد چیست؟ ظهور تدریجی هنجارهای اجتماعی پاسخگوی چنین نیازی است. هنجارهای اجتماعی ضامن بقا و کارآیی گروه است.

اما ساز و کارها و علل قریب تولید هنجارهای اجتماعی چیست؟ به عبارت دیگر، تا آنجا که به "علیت فاعلی" و کنشگران ذی‌مدخل در بروز قواعد اجتماعی (غیررسمی) مربوط می‌شود، چه متغیرهایی در این ارتباط قابل تصورند. از میان متغیرهای مختلف می‌توان به چهار متغیر عمده اشاره نمود، شامل:

1. انتظارات افراد از یکدیگر و از جمع = E

2. توانایی جسمی، فکری و مهارتی افراد = P (به عنوان وزن مؤثر بر انتظارات)

3. نیازهای اساسی انسان = N

4. منابع در دسترس (فرصت‌ها) = O

لذا می‌توان معادلهٔ منطقی را به شرح ذیل، بیان نمود:

$$(\sum EP) \cdot (\sum N) \cdot (\sum O) \rightarrow \sum R = \text{مجموعه هنجارها} \quad (10)$$

با عنایت به اینکه هنجارهای اجتماعی ناظر به روابط بین فردی و بین گروهی هستند، از

1. در جامعه‌شناسی تعاریف گوناگونی از همبستگی اجتماعی و انسجام اجتماعی ارائه شده است (فارارو و دوزین 1998، هیز 2007، برگ 2006، شف 2007).

این حیث می توان حداقل از پنج نوع هنجار در هر جامعه‌ای صحبت نمود، شامل:¹

1. هنجارهای اجراء در زمینه‌ها و حوزه‌های خاص زندگی
2. هنجارهای عضویت و خروج از گروه
3. هنجارهای سلوک در ملاء عام²
4. هنجارهای ضمانت اجراء
5. هنجارهای توزیع (منابع ارزشمند)

لازم به گفتن نیست که هنجارهای اجتماعی دستورالعمل‌های اجتماعی (گرامر اجتماعی) برای تعیین وظایف و حقوق افراد برای انجام کارهای مختلف و همچنین برای توزیع حقوق و تکالیف در میان اعضای گروه و گروه‌ها هستند. اجراء و رعایت این دستورالعمل‌ها توسط کنش‌گران موجبات نظم و ترتیب در جمع را فراهم می‌نماید و به این ترتیب پیش‌بینی رفتار افراد را تا اندازه قابل ملاحظه‌ای میسر می‌سازد (چلبی 1375، الستر 1989).

در همین جا، می‌توان اضافه نمود که قدرت هر هنجار اجتماعی تابع دو چیز است: "عدد" (N) و "ارزش" (V) (چلبی 1375، تربورن 2002). مراد از اولی، تعداد افرادی (i) است که در جامعه هنجار مربوط را می‌شناسند. منظور از دومی، میزان ارزشی است که به هر دلیل برای هنجار مزبور قائل‌اند (علی‌الخصوص ارزش اخلاقی) و لذا از این رو آن را می‌پذیرند و به آن، کم و بیش، پایبندند:

$$(11) \quad \text{قدرت اجتماعی هنجار} = \sum_{i=1}^N V_i = \text{ارزش اجتماعی هنجار} \sum_{i=1}^N$$

منشأ نابرابری

نابرابری اجتماعی یکی از موضوعات بسیار مهمی است که از اعصار گذشته تاکنون هم مورد توجه عموم مردم و هم مورد توجه متفکران، فلاسفه و مصلحین اجتماعی بوده است. در عصر حاضر نیز، یکی از موضوعات کلیدی در علوم اجتماعی، به ویژه جامعه‌شناسی، تلقی می‌شود. گرچه حساسیت و ادراک نسبت به نابرابری‌های اجتماعی از جامعه‌ای به جامعه‌ای و از زمانی به زمانی دیگر متغیر است و این می‌تواند بر عدالت توزیعی و احساس

1. این طبقه‌بندی تا حدی نزدیک به طبقه‌بندی تربورن (2007) است.

2. هنجارهای بی‌ارتباط با نقش اجتماعی.

بی‌عدالتی نیز مؤثر واقع شود (جاسو 2001، آمیل و همکار 2004).

پیچیدگی نابرابری‌های اجتماعی، همانند هنجارهای اجتماعی، موجب شده است تا در ادبیات موضوع، نظریه‌های رقیب زیادی در مورد ماهیت، پیامد و آینده آن مطرح شوند. البته این پیچیدگی از یک طرف ناشی از کم و کیف و تنوع و پویایی نابرابری‌های اجتماعی و تنیدگی منابع ارزشمند در یکدیگر و توزیع آن‌ها است و از طرف دیگر متأثر از نحوه مفهوم‌سازی (تعریف)، مرجع مقایسه، واسنجی و مقیاس‌سنجش نابرابری، اندازه جمعیت، نوع و میزان منبع ارزشمند و نوع واحد دریافت‌کننده (مثل فرد، خانواده، گروه، سازمان، قوم، منطقه، بخش، شبه‌گروه، شغل، طبقه اجتماعی) منبع ارزشمند است (آمیل و همکار 2004، پدرسن 2004، جاسو و کوتز 2008).

در هر حال لازم است قبل از ادامه بحث، یک تعریف نسبتاً جامع از نابرابری اجتماعی و انواع آن ارائه شود. مراد از نابرابری اجتماعی در معنای کلی، دسترسی نابرابر آحاد جمعیت (اعم از فردی و جمعی) به منابع ارزشمند چهارگانه، یعنی منابع اقتصادی (مثل ثروت و درآمد)، منابع سیاسی (مثل اقتدار و قدرت سازمان‌یافته)، منابع اجتماعی (مثل آبرو، حیثیت و منزلت اجتماعی) و منابع معرفتی (مثل انواع معارف و مهارت‌ها) است (چلبی 1375). به این ترتیب می‌توان از چهار نوع ساختار نابرابری، هر یک به مثابه نوعی توزیع برای یک نوع منبع ارزشمند در میان "جمعیتی معین" نام برد. به بیان آماری، هر چهار نوع توزیع کم و بیش دارای چولگی مثبت هستند و همگی کم و بیش حائز میزانی از "تشتت" هستند. لازم به گفتن نیست که در هر نظام تجربی، چند و چون هر یک از این چهار نوع توزیع می‌تواند کاملاً متفاوت باشد که میزان و نوع این تفاوت می‌تواند پیامدهای ژرفی در ابعاد و سطوح مختلف جامعه داشته باشد.¹

در باب منشأ نابرابری دو "نوع پاسخ" کلی ارائه شده است که در هر نوع، توضیح‌های گوناگونی قابل ردیابی است. یک نوع پاسخ کلی ناظر به عوامل زیستی روانی یا "طبیعت انسان" است. از متقدمین می‌توان از افلاطون یاد کرد. او سلسله مراتب استعداد انسانی را با استفاده از "استعاره فلزی" در سه گروه از افراد به ترتیب طلا، نقره و آهن (برنز) می‌بیند و تقسیم کار اجتماعی را در یک "جامعه نیک" مبتنی بر این سه گروه از افراد می‌داند (روسیدز 1990).

1. برای بررسی پیامدهای انواع چهارگانه نابرابری اجتماعی رجوع شود به چلبی (1375، فصل 8)

از میان بنیانگذاران جامعه‌شناسی که به نحوی نابرابری اجتماعی را عمدتاً ناشی از عوامل زیستی / روانی می‌دانند، می‌توان از سن سیمون و کنت (از فرانسه)، اسپنسر و گالتون (از انگلیس) و جیمز مدیسون و سامنر (از آمریکا) یاد کرد (همان).

دومین پاسخ کلی، عوامل اجتماعی و فرهنگی (محیطی) را مسئول اصلی نابرابری اجتماعی می‌داند. روسو و به دنبال او مارکس و وبر را ممکن است به عنوان نمایندگان بارز این دیدگاه معرفی کرد. به طور مثال روسو بر خلاف افلاطون، نتیجه تقسیم کار اجتماعی را نه منافع دو جانبه بلکه فساد، بی‌عدالتی و خشونت می‌داند (همان). در یک کلام، این نوع پاسخ منشأ نابرابری را در "محیط اجتماعی" جستجو می‌کند.

در این جا، قصد ورود به مباحث نظری معاصر و انواع تجربی آن در مورد قشربندی اجتماعی نیست.¹ دغدغه اصلی، منشأ نابرابری و ارتباط آن با هنجارهای اجتماعی است. به همین منظور اجازه دهید در مورد منشأ نابرابری اجتماعی بار دیگر به "آزمایش فکری" متوسل شویم و در این آزمایش این سؤال را مطرح کنیم که در "وضعیت اولیه"، داشتن چه چیزی مؤثر و قابل تصور است؟

در یک نگاه اولیه، به نظر می‌رسد داشتن توانایی جسمی و توانایی شناختی می‌تواند عامل مهمی تلقی شود. این توانایی‌ها به فرد این امکان را می‌دهد تا به کمک زور و تزویر بر دیگران بر سر منابع کمیاب سلطه یابد و دسترسی آسان‌تر و بیش‌تری به منابع مورد نیاز خود کسب نماید (گزاره 7).

در کنار سؤال اخیر، بلافاصله این سؤال مطرح می‌شود که آیا "وضعیت اولیه" می‌تواند پایدار تلقی شود؟ یا به عبارتی "تصور وضعیت اولیه" می‌تواند حائز واقعیت بیرونی باشد؟ چنان‌که قبلاً اشاره شد در وجه غالب، چنین تصویری نمی‌تواند در واقعیت تحقق یابد. یعنی ترکیب علل عدیده (علل عاطفی)، امکان تحقق چنین تصویری را مردود می‌سازد. این عوامل عبارتند از:

1. توانایی شناختی و زبانی انسان (اصل خردمندی و ارتباط نمادین)
2. نیاز اجتماعی و جنسی انسان به هم نوع در خلال زمان (اصل معاشرت مستمر)

1. از نظریه‌های معاصر رقیب می‌توان از نظریه‌های نئومارکسیستی، نئودورکیمی، نئوفونکسیونالیستی، نئووبری، نئویکاردین و غیره نام برد (تیلی 2001، جاسو 2001، رایت 2005، هچتر 2004، کالبرگ و همکاران 2004، بیلز 2005، دیواین 2004، باتلرو وات 2007).

3. ناپایداری توانایی جسمی و شناختی انسان (اصل کهولت)
 4. پیش‌بینی ناپذیری (حداقل متوسط‌المدت) وضعیت‌ها (اصل عدم تعین)
 5. سطح نازل دانش و مهارت فردی (اصل عدم کارایی فردی)
- ترکیب پنج عامل فوق‌الذکر (به ویژه عوامل اول و دوم) سبب تشکیل گروه (ها) یا "ما" (یا به اصطلاح اجتماع طبیعی) و استمرار نسبی آن در زمان می‌شود. در گروه اولیه (ما) وضعیت غالب عمدتاً مبتنی بر پیوندهای اجتماعی، وابستگی متقابل، هویت جمعی و همدلی است تا نفاق و تضاد، که این خود زمینه‌ساز هماهنگی و همکاری در آن است.
- البته باید بلافاصله اضافه نمود که این وضعیت کاملاً خالی از تضاد اجتماعی، نفاق و تضاد بین نیازهای فردی و انتظارات جمعی نیست. به همین دلیل، گرچه وضعیت اولیه یک "وضعیت با مجموعه صفر" نیست، که در آن میان افراد تضاد کامل وجود داشته باشد، معذالک در این وضعیت نوعی "دو راهی اجتماعی" وجود دارد. نیازهای مشترک و سهم‌بری مشترک و همدلی سبب می‌شود که افراد، بیش‌تر رفتارهای جمع‌گرایانه، به نفع نظم در گروه (ما) اختیار کنند (به هزینه شخصی) تا رفتارهای فردگرایانه (به نفع شخصی و به هزینه جمع) که این چیزی جز همکاری اجتماعی نیست.¹
- اما چنان‌که اشاره شد، نکته مهم آن است که "وضعیت اولیه" نیز کاملاً فارغ از تضاد بین افراد و بین فرد و جمع نیست، لذا وجود تضاد ایجاب می‌کند که برای بقای نظم در گروه، تضاد تحت کنترل قرار گیرد. کنترل تضاد حداقل سه کار عمده را طلب می‌کند:
1. مناسب‌سازی و قدسی کردن جمع و انتظارات آن، 2. هنجارسازی که عمدتاً از طریق اجرای تناوبی مناسب، حفظ و تقویت می‌شوند و 3. مدیریت تضاد (از جمله هماهنگی). این سه تا حدودی با هم مرتبط هستند و روابط علی حلقوی بین آن‌ها برقرار است.
- در ارتباط با مدیریت تضاد، سه نکته اساسی لازم است ذکر شود: 1. مدیریت تضاد مستلزم نوعی رهبری است (اصل رهبری در گروه)، 2. در ارتباط با رهبری، گروه متناسب با نوع محدودیت‌ها و تهدیدات محیطی و نوع گروه، توانایی‌های خاص خود را طلب می‌کند (مثل توانایی‌های جسمی، شناختی، هنری، شخصیتی و غیره) و 3. به نظر معقول و

1. شاید بتوان وضعیت اولیه را نوعی "وضعیت دو راهی بیمه" تلقی نمود که به علت استمرار همکاری، افراد خودخواه ترجیح می‌دهند که رفتار دیگران را که نوعی همکاری است، تقلید کنند. در غیر این صورت این نوع افراد به‌نحوی طرد و متضرر می‌شوند (ایروین و همکاران 2008).

مقرون به واقع است که بپذیریم توزیع این توانایی‌ها (هریک از آن‌ها) نرمال (نزدیک به نرمال) است.

لازم به تأکید است که در ارتباط با نوع محیط و گروه، فرد (افرادی) با "توانایی‌های خاص" که ضرورتاً ممکن است "سزاواری / شایستگی" تلقی نشود، مثل تهور و بی‌باکی (نه شهامت)، انگیزه قوی برای قدرت و غیره، کار مدیریت گروه را به طریق مثبت یا منفی، از جمله بذل و بخشش، تدبیر، تطمیع، تهدید، تحریک حسی به عهده بگیرد. به این ترتیب، پاسخ کلی که ما در مورد منشأ نابرابری‌های اجتماعی مطرح می‌کنیم در واقع حاوی عناصری از دو نوع پاسخی است که در ادبیات موضوع از گذشته تا به حال مطرح می‌باشد و قبلاً به آن‌ها اشاره شد.

به طور خلاصه، من ریشه نابرابری‌های اجتماعی را همزمان در تعامل مواهب و مضایق محیط طبیعی (ضروریات طبیعی)، مواهب و مضایق محیط اجتماعی (ضروریات اجتماعی)، مواهب و مضایق زیستی / روانی فردی (ضروریات فردی) و تصادف می‌بینم.¹ به تعبیری دیگر، منشأ نابرابری اجتماعی و نابرابری اجتماعی هر دو از جنس "واقعیت اجتماعی"² هستند که هر یک، کم و بیش حائز شش جلوه می‌باشد، شامل: 1. محیط طبیعی (فیزیکی)، 2. زیستی - روانی، 3. اقتصادی (معیشتی)، 4. سیاسی (تمشیتی)، 5. فرهنگی (نمادی) و 6. اجتماعی (رابطه‌ای).

ارتباط هنجارها و نابرابری‌های اجتماعی

قواعد اجتماعی، همزمان و به طور بالقوه دارای دو وجه هستند. از یک طرف وجود آن‌ها برای حفظ گروه (جامعه) و تداوم آن ضروری است و بدون آن‌ها تداوم همکاری مؤثر غیرقابل تصور است (پوزنر 2000، بی‌چیری 2006، چلبی 1375). از طرف دیگر، هنجارها در ارتباط متقابل با نابرابری‌های اجتماعی عموماً حائز سوی‌گیری ارزشی جانبدارانه شده و

1. روابط علی بین این چهار عامل اساسی و مکانسیم‌های ضد و نقیص دست اندرکار مربوط می‌توانند موضوع پژوهش‌های نظری و انواع مورد پژوهشی (چندگانه) تاریخی - تطبیقی، در قالب یک / یا چند برنامه پژوهشی، قرار گیرند.

2. واقعیت اجتماعی Social Fact

در "مسیر بی طرفی" عمل نمی‌کنند. در پاره‌ای موارد، هنجارها حافظ و مقوم "نوعی نابرابری" می‌شوند و از این رو خود می‌توانند منشأ نوعی تضاد اجتماعی و تضاد هنجاری واقع شوند (الیس 1971، لاک وود 1956، مک مرتوری 1987).

در عین حال هنجارهای اجتماعی به طور بالقوه قادرند مانع افزایش نابرابری اجتماعی و فقر شوند. در این راستا آمارتیا سن استدلال می‌کند که "هنجارها و قوانین، ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند و بر یکدیگر اثر می‌گذارند." (2006، ص 247). سن، اولی را قوانین نانوشته و دومی را قوانین نوشته می‌نامد.

مدعای محوری او این است که چنانچه حقوق زنان و مردان، و رای مفاهیم حقوقی (حق‌های قانونی) در هیئت هنجارهای اجتماعی و اخلاقی در جامعه دیده شود، این می‌تواند سهم مؤثری در کاهش فقر و محرومیت در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و بهداشت داشته باشد. و چنانچه فقر و محرومیت بتواند در جامعه ریشه کن شود، این می‌تواند موجب رونق اقتصادی و شادابی اجتماعی گردد.

واضح است که چنانچه رژیم هنجاری برابری خواهی به‌درستی جامعه‌پذیر شود، در این صورت می‌تواند مؤثرتر از نظام قانونی برابری خواهانه عمل نماید. چرا که اولی مبتنی بر تکالیف اجتماعی و اخلاقی افراد است، در حالی که دومی تولید تکلیف قانونی می‌نماید که پشتوانه آن ضمانت اجراء دولتی است (آرنسون 2003، چلبی 1375 و 1385). توجه شود که اگر تکالیف قانونی بر پایه تکالیف اجتماعی و اخلاقی بنا نشوند، از کارایی لازم برخوردار نخواهند بود و رعایت آن‌ها بیش‌تر مبتنی بر مصلحت و نظارت بیرونی است که این خود صرف هزینه‌های اقتصادی و روانی بیش‌تری را در بر دارد.

در هر حال، با عنایت به اینکه هنجارهای اجتماعی می‌توانند همزمان نقش چندگانه و گاهی متناقض در جامعه ایفاء نمایند، می‌توان در ارتباط با هنجارها و نابرابری‌های اجتماعی دو سؤال عمده مطرح نمود:

1. آیا گروه یا افرادی می‌توانند هر نوع قاعده‌ای را وضع نمایند؟
 2. نیازهای اجتماعی (جامعه) کدامند که وجود هنجارهای اجتماعی را طلب می‌کنند؟
- پاسخ سؤال اول منفی است. یعنی محدودیت‌های، طبیعی جسمانی و روانی اجازه چنین کاری را نمی‌دهند. به عبارت دیگر قوانین اثباتی ناظر بر امور طبیعی، زیستی و روانی، برای وضع قوانین اجتماعی (هنجارها) محدودیت ایجاد می‌کنند. لذا در تنظیم و تدوین هنجارها

(اعم از غیررسمی و رسمی) ما با نوعی "ضرورت طبیعی" و نوعی "نیازهای طبیعی" مواجه هستیم.

بر این اساس می‌توان استدلال نمود که هنجارهای اجتماعی حداقل نباید در تناقض با "ضروریات طبیعی" و "ضروریات زیستی / روانی" قرار گیرند. گرچه "قوانین طبیعی" منطقۀ الفراغی را برای تدوین قواعد اجتماعی (قوانین اجتماعی) قائل هستند.

منطق و خرد انسانی حکم می‌کند که قواعد اجتماعی در جهت سازگاری و در پاسخ به نیازهای طبیعی و نیازهای گروه (جامعه) شکل گیرند. در غیر این صورت قواعد اجتماعی از کار می‌افتند یا با واسطه نابرابری اجتماعی و محرومیت نسبی / مطلق موجب انواع رنج و محنت و خسران برای جامعه می‌شوند. گرچه انتظار می‌رود که هنجارهای اجتماعی در راستای نیازهای طبیعی و اجتماعی شکل گیرند، اما غالباً این چنین نیست.

شاید بتوان سه علت مرتبط به هم را مسئول اصلی عدم تطابق نیازهای طبیعی و اجتماعی با هنجارهای اجتماعی (نوعی از خودبیگانگی عینی) قلمداد نمود. این سه عبارتند از: 1. جهل و خرافات (در سطح فردی و جمعی) 2. عدم کارایی (در سطح فردی و جمعی) و 3. نابرابری‌های اجتماعی.

قبل از این که به سؤال دوم پاسخ دهیم، لازم است تا حدودی از بحث اصلی منحرف شویم تا بتوانیم به اثر دوگانه نابرابری اجتماعی توجه کنیم.

با فرض وجود کمیابی، چنانچه نابرابری اجتماعی در معنای دورکیمی محدود به "نابرابری درونی" شود که خود منبعث از نوعی "شایسته‌سالاری" است، در این صورت شاید بتوان این را به مثابه نوعی "نابرابری عادلانه" قلمداد نمود مشروط بر اینکه بتواند موجب کارایی و مواهب برای جامعه از جمله قشر کم بضاعت شود.

در مقابل، اگر نابرابری اجتماعی منجر به نابرابری اسمی (بیرونی) شود و یا حتی نابرابری درونی به طوری رویه افزایش یابد، این می‌تواند باعث "نوعی انحصار" شود.

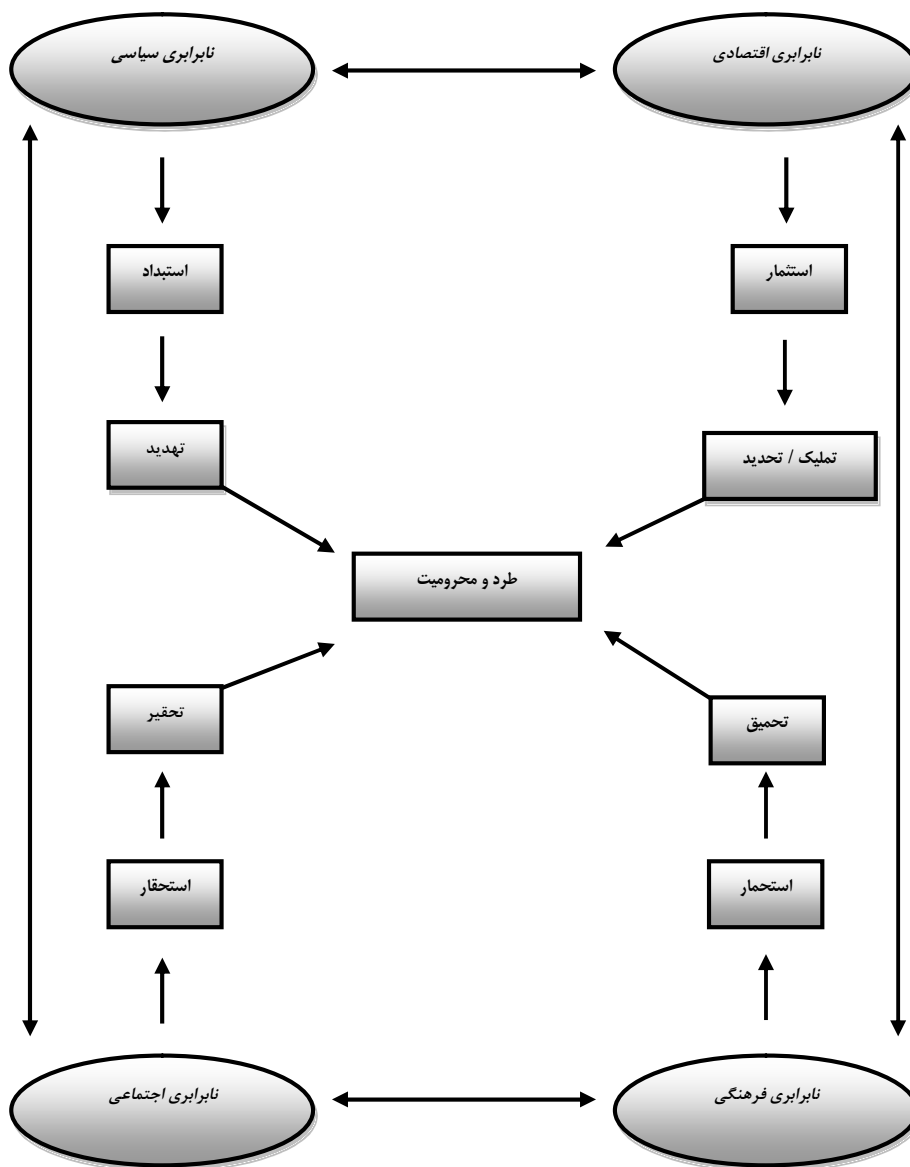
پیامد هر نوع انحصاری سبب طرد و محرومیت می‌شود. چنانکه نمودار 1 نشان می‌دهد نابرابری‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، به ترتیب، هر یک از طریق سازوکارهای استثمار، استبداد، استحقار و استحمار می‌توانند موجبات طرد اجتماعی و "نوعی محرومیت" را برای جزء مهمی از جمعیت جامعه فراهم نمایند.

محرومیت و طرد اجتماعی باعث تضاد اجتماعی، عناد، غضب اخلاقی، عدم همکاری،

انواع جرائم مهم (مثل قتل، غارت، جرائم سازمان یافته، وندالیسم، انواع فساد اداری و سیاسی)، انزوای اجتماعی، شورش و خروج می‌شود و همزمان نظم اجتماعی به طرف زور و تزویر بیش تر سوق می‌یابد، به طوری که در آن هنجارهای اخلاقی و عقلانی رنگ می‌بازند و جای خود را به قواعد قانونی سخت گیرانه متزلزل (نامقبول) می‌سپارند. در ارتباط با فقر و محرومیت، آمارتیا سن از آدام اسمیت نقل می‌کند که می‌گوید "هیچ جامعه‌ای مطمئناً شکوفا و شادمان نخواهد شد، چنانچه در آن جزء کثیری از اعضاء آن فقیر و بیچاره باشند" (سن 2006: 249).

قبل از این که، به این سؤال پرداخته شود که هنجارهای اجتماعی، صرف نظر از نوع، باید حائز چه خواصی باشند تا بتوانند، نه تنها در بعد هنجاری "عادلان" تلقی شوند، بلکه در بعد اثباتی قادر به جلوگیری از بروز حداقل نابرابری‌های لجام گسیخته در جامعه شوند، مایلم یک بار دیگر به این سؤال اساسی بازگردم که نیازهای اجتماعی (ضروریات اجتماعی) برای وجود هنجارها کدامند؟ در واکنش به سؤال اخیر، می‌توان حداقل چهار نیاز اجتماعی را نام برد که هر کدام با دیگری تا حدودی همپوشی نیز دارد. این نیازهای اجتماعی عبارتند از:

1. همزیستی مسالمت آمیز (صلح)
2. همکاری (هم افزایی)
3. هم فهمی و همفکری (فهم متقابل)
4. هماهنگی (هم گامی / همنوایی)



نمودار 1 - ساز و کارها و آثار نابرابری های اجتماعی

چنانچه این چهار نیاز تأمین نشود، به ترتیب، متناظر با هریک، با وضعیت تضاد (جنگ)، "خود انگیختگی"، "آنومی معنایی" و "خود سری" (فردگرایی خودخواهانه) مواجه خواهیم بود. آشکار است که در چنین وضعیتی، نه از آزادی و خودمختاری فردی در واقعیت خبری است و نه از معنویات انسانی و رونق مادی.

به تبع چهار نیاز اجتماعی فوق‌الذکر، چهار نوع ارزش اجتماعی، که همگی کم و بیش خصلت عینی دارند (ارزش‌های عینی) و همگی فراگیرند، مطرح می‌شوند، شامل:

1. ارزش سلامتی

2. ارزش صلح و دوستی

3. ارزش همکاری اجتماعی

4. ارزش عدالت (توزیعی)

می‌توان در این جا به لوازم و وسایل تحقق ارزش‌های اجتماعی مزبور فهرست‌وار، به شرح زیر اشاره نمود. این‌ها عبارتند از:

1. زبان و نمادهای مشترک

2. ابزارها و منابع مادی

3. اطلاعات و دانش

4. هنجارها (قواعد مشترک)

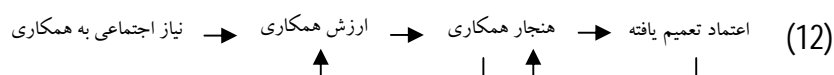
همکاری، هماهنگی و هم‌فهمی، هر سه، محتاج اطلاعات صحیح و مشترک هستند و این ضرورت اجتماعی موجب شکل‌گیری و ظهور "هنجار صداقت" به عنوان یکی از قواعد اصلی هر نظام اجتماعی، می‌شود.

ضمناً چنانچه قبلاً نیز گفته شد، مهم‌ترین کانون و منبع تهدید صلح و امنیت فردی و جمعی، محدودیت منابع و تضاد مزمن و خفته بر سر منابع کمیاب است. لذا وجود تضادهای آشکار و نهان، با عنایت به ارزش‌های اجتماعی عینی چهارگانه، ایجاب می‌کنند که "هنجارهای توزیع منابع ارزشمند" و به دنبال آن "هنجارهای مدیریت تضاد" و همراه با آن "هنجارهای ضمانت اجراء" به منصه ظهور برسند.

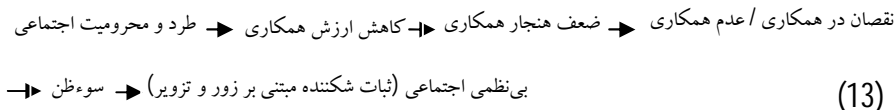
به علاوه، همزیستی مسالمت‌آمیز و ارزش صلح و دوستی مستلزم دو هنجار مهم "یاری" و "احسان" در عرض جامعه است.

چنانچه نیاز اجتماعی به همکاری اجتماعی، در بلندمدت پاسخ درخوری از سوی

اکثریت آحاد جامعه دریافت نماید که توأم با نفع همگانی برای اکثریت شود، این موجب می‌شود تا ارزش همکاری نیز افزایش یابد و ارزش همکاری سبب تقویت هنجار همکاری در جامعه می‌شود. افزون بر این، رعایت هنجار همکاری همزمان از یک طرف باعث افزایش اعتماد تعمیم یافته می‌گردد و از طرف دیگر اعتماد تعمیم یافته، اثر متقابل بر هنجار همکاری خواهد داشت و رعایت آن را تسریع می‌کند. (گزاره 12)



یکی دیگر از پایه‌های تحکیم هنجار همکاری و اعتماد اجتماعی، انسجام و همبستگی اجتماعی است (اینز 2003 ایروین و همکاران 2008، فارارو و دورین 1998، چلبی 1375، 1385). اما چنانچه نابرابری‌های اجتماعی در عرصه‌های چهارگانه جامعه موجب طرد و محرومیت اقشار مختلف جامعه (هریک به نوعی) شود، این خود می‌تواند به طور مؤثر مانع همکاری اجتماعی و اعتماد اجتماعی، و از آنجا منحل نظم اجتماعی مشارکتی شود. یعنی:



در ادامه، بعضی خواص هنجارها را در ارتباط با نابرابری‌های اجتماعی به اجمال مورد بررسی قرار می‌دهیم. اجازه دهید، به این منظور، نقطه عزیمت خود را از یک مفهوم حداقلی از "عدالت اجتماعی" آغاز کنم.¹

چنانچه هنجارهای اجتماعی را از حیث عمومیت و اهمیت در قالب "هرم" ببینیم که در رأس آن، اصول و هنجارهای عمومی مطرح‌اند و در مقابل در قاعده تحتانی هرم، قواعد مقید به زمان و مکان، محدود به شرایط معین، در این صورت مفهوم برابری آحاد جامعه در مقابل هنجارهای عمومی و حقوق هنجاری (قواعد عمومی نانوشته) نقش کلیدی در مهار

1. بدون این که قصد ورود به مباحث اصلی عدالت اجتماعی و نظریه‌های مربوط به آن را داشته باشیم، برای منظور حاضر از یک مفهوم حداقلی از عدالت سود می‌جوئیم. برای مرور نظریه‌های مختلف عدالت نگاه کنید به رالز 1971، بری 1989، دولینگ 2004، پریگهاس 2004، کلیتون و ویلیام 2004، ماتراورس 2007.

نابرابری‌های اجتماعی ایفاء می‌کنند. یعنی این که هنجارهای عمومی، که هر یک حاوی نوعی حقوق و تکالیف متناظر هستند، تعمیم یافته باشند، به طوری که توزیع حقوق و تکالیف مرتبط به هنجارهای عمومی به طور برابر بین آحاد جامعه توزیع شوند.

برای مثال می‌توان در این جا به بعضی از هنجارهای عمومی اشاره نمود، مثل هنجارهای: صداقت، انصاف، بده و بستان متوازن پاسخ‌گویی، صرفه‌جویی، حقیقت‌جویی، وقت‌شناسی، امانت‌داری، دگرخواهی عام، عضویت در اجتماع عام (حق عضویت کامل با تمام حقوق و تکالیف مترتب بر آن)، وفای به عهد، همکاری، صیانت از شرافت و حقوق اساسی انسانی و غیره.

در میان هنجارهای مزبور هنجار بده بستان متوازن، رابطه‌ی وثیقی با مبادلات اجتماعی و توزیع منابع ارزشمند در جامعه دارد. از این رو مایلیم به دو نکته در مورد این هنجار اشاره کنم. چنانچه مبادله‌ی اجتماعی در روابط نابرابر (نامتقارن) سرد صورت گیرد، امکان رعایت هنجار مزبور تقریباً نامیسر است و این باعث نوعی "استثمار" توسط فرد فرادست نسبت به فرد فرودست می‌شود. بالعکس چنانچه روابط نامتقارن در بستر پیوندهای گرم صورت گیرد، در این حالت، ما با نوعی "بخشش" و "ایثار" مواجهیم که می‌تواند از سوی طرف فرادست صورت گیرد (مثل روابط غالب بین والدین و فرزندان). با این حساب امکان رعایت هنجار بده و بستان متوازن در بستر روابط متقارن با وابستگی متقابل بیش تر است (چلبی 1375).

در روابط نامتقارن گرم که در آن دوستی و احساسات مثبت وجود دارد، ممکن است بخشش یا کمکی که از سوی طرف فرادست صورت می‌گیرد، ظاهراً نشانگر مبادله‌ی نامتوازن باشد. لکن در قبال بخشش یا کمک بلاعوض که تولید خشنودی برای گیرنده می‌کند، این سبب می‌شود تا متناسب با علاقه و احساس مثبت کمک کننده نسبت به گیرنده، نوعی "خشنودی جانشین" برای کمک کننده حاصل شود. از این رو شاید بتوان آن را از این حیث نوعی "مبادله متوازن" تلقی نمود.

شاید در خطر ساده‌گویی بتوان گفت که تعمیم هنجاری¹ مبتنی بر مفهوم اقلی از

1. به نظر می‌رسد اندیشه‌ی "تعمیم هنجاری" براساس تعمیم ارزشی با "اصل بی‌طرفی" قرابت دارد، در بحث عدالت "اصل بی‌طرفی" نقش محوری دارد، از جمله رعایت این اصل: 1. در تصمیم‌گیری و تخصیص منابع براساس قواعد مشترک عمومی، 2. از حیث نحوه سلوک با دیگران، 3. از حیث بکارگیری اطلاعات صحیح و 4. در ابراز ارزیابی عدالت به‌طور یکسان برای همه.

عدالت، به همراه رعایت هنجار بده و بستان متوازن، می‌توانند دست کم باعث کاهش نابرابری‌ها اسمی و نتیجتاً کاهش طرد و "تبعیض منفی" شوند. در همین جا ممکن است اضافه شود که گرچه در تحلیل نهایی مفهوم عدالت، همچنان در برابر یک تعریف مفهومی نسبتاً جامع و به تبع آن تعریف عملیاتی مناسب مقاومت می‌کند ولی همان‌طور که جاسو (2000 و 2006) استدلال می‌کند اولاً نابرابری¹ با بی‌عدالتی ارتباط وثیق دارد، ثانیاً هرگاه در جامعه‌ای نابرابری با فقر آمیخته گردد می‌توان با اطمینان بیش‌تر، به لحاظ عینی (و نه ذهنی)، صحبت از وجود "نوعی بی‌عدالتی" در آن جامعه نمود.

برای هنجار بده و بستان می‌توان یک تبصره کلی قائل شد. البته از حیث رعایت عدالت، این تبصره نقص هنجار بده و بستان متوازن و اعمال "تبعیض مثبت" را تنها در حوزه‌ها و مواردی جایز می‌داند که افراد و گروه‌ها به دلایل تاریخی، جسمانی و "تصادف روزگار" (به اصطلاح "اقبال بد") دچار نوعی ناتوانی و محرومیت مزمن ناخواسته شده باشند.

در هر حال، چنانکه قبلاً نیز اشاره شد، اگر نابرابری‌های اجتماعی در جامعه شدید باشند، این خود سبب کمیابی به ویژه کمیابی مصنوعی در جامعه می‌شود. وجود محرومیت و کمیابی (از هر نوع) می‌تواند هم بر تعداد هنجارهای اجتماعی بیفزاید و هم موجب شود تا هنجارهای اجتماعی به نحوی دچار جانبداری خاص گرایانه (از هر نوع مثل: قومی، جنسی، طبقاتی و غیره) گردند.

شیوع تعداد بی‌شماری از هنجارهای خاص گرایانه در جوامع پیچیده امروزی، می‌تواند پیامدهای ناگواری برای جامعه داشته باشد از جمله: عدم امکان همکاری اجتماعی فراگیر، عدم امکان روابط اجتماعی بین گروهی، تعارض و تناقض هنجاری، ابهام هنجاری، فساد اداری، خشونت اجتماعی، جمع‌گرایی خاص گرایانه (قبیله‌ای) توأم با فردگرایی خودخواهانه و رای گروه‌های اولیه و افزایش هزینه‌های نظارت بیرونی در جامعه.

تعارض منطقی هنجاری و تعارض اجتماعی هنجاری هر کدام سبب سردرگمی هنجاری می‌شوند که این نیز به نوبه جایگاه حق و تکلیف را مبهم و مخدوش می‌سازد. آنومی اجتماعی و ابهام در جایگاه حق و تکلیف نیز منجر به نوعی "نابرابری نامشروع" می‌گردد.

1. هر نابرابری دال بر بی‌عدالتی نیست ولی هر بی‌عدالتی توأم با نوعی نابرابری است.

چنانچه نابرابری، به هر دلیلی، در میان اکثریت نامشروع تلقی گردد، این، زمینه مساعد را برای بروز انواع مضار اجتماعی از جمله احساس بی‌عدالتی در میان اکثریت اعضا، جامعه، تضعیف هنجار کار و تلاش و اخلاق کاری و تضعیف همبستگی اجتماعی در سطح جامعه کل فراهم می‌نماید.

در خاتمه ذکر این نکته مهم ضروری است که هنجارهای اجتماعی، از جمله هنجارهای برابری خواهی، زمانی می‌توانند برای نابرابری‌ها محدودیت ایجاد نمایند که به صورت منزوی عمل نکنند، بلکه در ارتباط با یکدیگر، در شبکه‌ای به هم پیوسته، عمل نمایند. به طور مثال، هنجارهای دگرخواهی عام‌گرایانه، یاری، خودمختاری، صداقت، انصاف، احسان، همکاری، با یکدیگر می‌توانند سوی‌گیری عام‌گرایانه داشته باشند و در عرض جامعه به صورت فراگیر عمل نمایند. چنانچه این هنجارها به صورت منزوی عمل کنند، اغلب حائز سوی‌گیری خاص‌گرایانه شده و به صورت محلی و در گروه‌های اولیه عمل می‌کنند که این خود می‌تواند هنجارهای اجتماعی تبعیض، نظیر جمع‌گرایی قبیله‌ای و فردگرایی خودخودمانه را تقویت نمایند. مضافاً اینکه هنجارهای اجتماعی برخلاف هنجارهای قانونی، یک‌شبه وضع یا نسخ نمی‌شوند، بلکه همانند گیاهان می‌رویند و رشد و گسترش می‌یابند و چنانچه تبعیض آلود و دارای سوی‌گیری خاص‌گرایانه شوند، همچون علف هرز گسترش می‌یابند و مانع رویش هنجارهای عمومی عقلانی عام‌گرا می‌شوند و یا مانع رشد و گسترش آن‌ها می‌گردند.

علاوه بر این، هنجارهای گوناگون باید در شبکه روابط هنجاری، به گونه‌ای موجب جرح و تعدیل یکدیگر شوند (مثل فردگرایی اخلاقی با جمع‌گرایی عام‌گرایانه)، در غیر این صورت شرایط برای نوعی "ستمگری اجتماعی"¹ مهیا می‌شود.

1. مفهوم "ستمگری اجتماعی" (social tyranny) را اولین بار جان استوارت میل در مقابل "ستمگری سیاسی" مطرح می‌کند که اولی ناشی از فشار هنجاری است و دومی ناشی از استبداد سیاسی (آرنسون 2003). در همین ارتباط مکرت (2004 ص 325) به تأسی از دورکیم، به دو شکل استبداد اشاره می‌کند، یکی استبداد دولت، زمانی که قدرت مازاد دولت باعث ظلم فردی می‌شود و دیگری "خاص‌گرایی جمعی"، زمانی که دولت ضعیف است، در حالی که گروه‌های اجتماعی صاحب قدرت می‌توانند موجب ظلم و ستم به افراد شوند.

نتیجه گیری

غالباً در جامعه شناسی معضل انواع تحویل گرایی، از جمله تحویل گرایی وجودشناختی، مفهومی و روش شناختی وجود داشته است. چنین مشکلی در مورد دو موضوع بسیار مهم، یعنی نابرابری های اجتماعی و هنجارهای اجتماعی نیز همچنان کم و بیش وجود دارد. در این پژوهش نظری، با پرهیز از هرگونه تقلیل گرایی وجودشناختی و نظری، بر اساس روش اکریوماتیک و آزمایش فکری به بررسی منشأ شکل گیری این دو واقعیت اجتماعی و روابط ما بین آنها، پرداخته شد.

طی این بررسی، چنین استدلال شد که به دنبال شکل گیری گروه اجتماعی (جامعه انسانی)، حداقل چهار نیاز اجتماعی که همگی جنبه عام و عینی دارند، جهت بقا و استمرار آن مطرح می شوند، شامل: صلح (همزیستی مسالمت آمیز)، همکاری (هم افزایی)، هم فهمی و هم فکری (فهم متقابل) و هماهنگی (همگامی و همنوایی). چنانچه این نیازهای اجتماعی نتوانند تأمین شوند، متناظر با هر یک، جامعه (گروه) با وضعیت تضاد اجتماعی (جنگ)، خود انگیختگی، آنومی معنایی و خودسری (فردگرایی خودخواهانه) مواجه خواهد شد. در این وضعیت نمی توان انتظار تحقق خود مختاری فردی، رونق مادی و اخلاقیات را داشت. نیازهای اجتماعی توأم با نیازهای فردی، سبب شکل گیری هنجارهای اجتماعی به شکل سلسله مراتبی می شوند که در رأس این سلسله مراتب، هنجارهای عمومی نظیر هنجار همکاری، هنجار توزیع، هنجار احسان، هنجار صداقت، هنجار سلوک در ملاء عام، هنجار عضویت و غیره وجود دارند و در قاعده تحتانی آن، هنجارهای وضعیتی معطوف به زمان و مکان محدود، مشخص و مستقر می باشند.

هنجارهای اجتماعی در همان حال که قادرند شرایط را برای همکاری اجتماعی و هماهنگی فراهم نمایند، همزمان به سبب سوی گیری جانبدارانه می توانند بانی و حافظ انواع نابرابری های اجتماعی شوند. از این رو، هنجارهای اجتماعی خصلت دوگانه دارند. قبلاً ادعا شد که از عوامل مؤثر در تشکیل گروه اجتماعی و "ابر گروه" (جامعه کل) نیازهای معاشرتی است که منجر به پیوندهای بین شخصی از یک طرف و پیوندهای شخص با جامعه (گروه) می شود که این می تواند زمینه ساز همدلی و تقویت هویتی جمعی گردد. لذا چنانچه جامعه بتواند زمینه همدلی اجتماعی و همدردی اجتماعی را در سطح کل برای همه فراهم نماید، این خود می تواند سبب تقویت هنجارهایی نظیر دگرخواهی عام،

همکاری، احسان و تعمیم افق هنجاری و اخلاقی افراد شود. این‌ها می‌توانند در بستر نظم با صبغه اجتماعی (و نه سیاسی) فراگیر مبتنی بر احترام متقابل و رعایت حقوق اساسی افراد، زمینه‌های ارتقای عدالت اجتماعی و به تبع آن کاهش نابرابری‌های اجتماعی در ابعاد مختلف در جامعه را فراهم نمایند.

اساساً، نابرابری‌های اجتماعی در اثر ترکیب چهار عامل محوری، یعنی ضروریات محیط طبیعی، ضروریات اجتماعی، ضروریات زیستی روانی و تصادف، به صورت مختلف ظهور و بروز می‌یابند و در خلال زمان نیز تغییر می‌یابند.

در وضعیت نابرابری‌های اجتماعی، این امکان برای دارندگان اصلی منابع ارزشمند فراهم می‌شود تا کوشش نمایند با استفاده از انواع مزیت‌های نسبی و رانت‌ها (در معنای ریکاردویی)، نوع هنجارهای وضعیتی و بعضی خواص هنجارهای عمومی را در جهت منافع خود تعیین نمایند و یا آن‌ها را نقض کنند.

تشدید هر یک از چهار نوع نابرابری عمده می‌تواند با ساز و کارهای اصلی مختص خود، موجب طرد و ظهور انواع محرومیت جدی برای اکثریت آحاد جامعه شود. گرچه در جهان معاصر، نابرابری اقتصادی، یعنی نابرابری در ثروت و درآمد از مهم‌ترین نابرابری‌ها محسوب می‌شود که این می‌تواند از طریق استثمار (مبادله نامتوازن) باعث محرومیت اقتصادی عده کثیری در جامعه شود، معذالک نابرابری‌های دیگر از جمله نابرابری‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نیز می‌توانند به ترتیب از طریق استبداد، استحقار و استحمار موجب عجز، احساس حقارت و کژفهمی اقشار مختلف جامعه شوند.

بدترین وضعیت قابل تصور آن است که این چهار نوع نابرابری در هم آمیزند و موجب تقویت یکدیگر شوند (یعنی هماهنگی پایگاهی قطبی شده) که این چیزی جز آن‌چه که من آن را "انحصار جامع" می‌نامم نیست. "انحصار جامع" سبب "طرد جامع" برای جزء بزرگی از اعضاء جامعه می‌شود که این می‌تواند شرایط لازم را همزمان برای انواع کشاکش اجتماعی، انفعال اجتماعی، جامعه ستیزی و جامعه گریزی فراهم نماید. هرگونه انحصار به ویژه "انحصار جامع" می‌تواند بالقوه در خود نابرابری اسمی (بیرونی) و انواع تبعیض منفی و فساد را تقویت نماید. به طوری که اغلب، نابرابری اسمی تبدیل به تکیه‌گاه اصلی انحصار از هر نوع می‌شود.

پیشرفت فرهنگی و علمی به همراه رشد و گسترش تکنولوژی و تبدیل نظام قشربندی به

نظام مبتنی بر "عدم تناسب پایگاهی" و تکثیر گروه‌های ذینفع می‌توانند شرایط را برای تعمیم هنجاری به طور بالقوه فراهم نمایند که این در ابتدا زمینه‌ساز کاهش نابرابری اسمی و نتیجتاً کاهش تبعیض و طرد اجتماعی می‌گردد.

مراد از پیشرفت فرهنگی، میزان تولید و تجرید مفاهیم، تعمیم ارزشی، تنظیم حسی (ادب) و تعامل گفتگویی، مبادله متقابل اطلاعات و اندیشه‌ها، مبتنی بر منطق متقاعدسازی در جامعه است. به علاوه، تعمیم هنجاری چیزی جز برابری اعضای جامعه در مقابل هنجارهای عمومی نیست. چنانچه تعمیم هنجاری به تدریج در جامعه تحقق یابد، به همان نسبت توزیع حقوق و تکالیف نیز در عرصه‌های مختلف جامعه، بیش تر به سوی برابری سوق خواهد یافت و به همراه آن همکاری اجتماعی و احساس مسئولیت نسبت به جامعه کل و حقوق آحاد آن افزایش خواهد یافت.

در خاتمه، آنچه که با اطمینان بیش تر می‌توان اظهار نمود این است که در سایه اختلال هنجاری (آنومی اجتماعی) و دگر مختاری (هیترنومی) ما با نوعی بی‌نظمی مزمن و تیرگی نقش‌ها در جامعه و حقوق و تکالیف مترتب بر آن‌ها و به تبع آن بی‌عدالتی اجتماعی مواجه هستیم که در چنین وضعیتی زور و تزویر دست بالا را بر اوضاع احوال اجتماعی دارند. اما چنانچه این دو جای خود را به وفاق هنجاری تعمیم یافته اقلی فعال، حول هنجارهای عمومی عقلانی، "نوعی ایزونومی اجتماعی"، بسپارند در پرتو آن‌ها خودمختاری (آنانومی) اخلاقی فردی برای همگان میسر خواهد شد. در این صورت می‌توان از استقرار نظم اجتماعی فراگیر و پویایی صحبت نمود که در آن حداقل نوعی "عدالت اجتماعی" اقلی نمود می‌یابد، مبتنی بر نوعی انسجام اجتماعی در سطح جامعه کل.

منابع

- چلبی، مسعود. 1375. (چاپ پنجم 1389). جامعه‌شناسی نظم: تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی. تهران: نشر نی.
- چلبی، مسعود. 1381. بررسی تجربی نظام شخصیت در ایران. تهران: مؤسسه پژوهشی فرهنگ و هنر و ارتباطات.
- چلبی، مسعود. 1385. تحلیل اجتماعی در فضای کنش. تهران: نشر نی.
- چلبی، مسعود. 1388. شاخص‌سازی تابع عضویت فازی. نوع‌شناسی و واسنجی در جامعه‌شناسی. "مجله مطالعات اجتماعی ایران". (ویژه‌نامه روش‌شناسی)، دوره سوم، شماره 4. ص 28-6.
- وبر، ماکس. 1384. اقتصاد و جامعه. ترجمه عباس منوچهری و همکاران. تهران: سمت.

- Amiel, Y. and F.A. Cowell. 2004 (1999). *Thinking about Inequality*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Arneson, Richard J. 2003. "Equality, Coercion, Culture and Social Norms" *Politics, Philosophy and Economics*. Vol. 2, No. 2, pp 139 – 163.
- Barry, Brian. 1989. *Theories of Justice*. (Vol. 1). London: Harvester.
- Bendix, Reinhard. 1966 (1962). *Max weber: An Intellectual Portrait*. Berkeley: University of California Press.
- Berk, Bernard B. 2006. "Macro – Micro Relationship in Durkheim's Analysis of Egoistic Suicide" *Sociological Theory*, Vol. 24, No. 1, pp 50 - 80.
- Bicchieri Cristina. 2006. *The Grammar of Sociology: The Nature and Dynamics of Social Norms*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Bills, David, 2005. *The Shape of Social Inequality: Stratification and Ethnicity in Comparative Perspective*, New York: Elsevier.
- Brighouse, Harry. 2004. *Justice*. Cambridge: Polity Press.
- Butler, Tin and Paul Watt. 2007. *Understanding Social Inequality*. London: Sage Publications.
- Clayton, Matthew and Andrew Williams (ed). 2004. *Social Justice*. Oxford: Blackwell.
- Coleman, James. 1990. *Foundations of Social Theory*. Massachusetts: Harvard University Press.
- Devine, Fional and Mary C. Waters. 2004. *Social Inequalities in Comparative Perspective*. Oxford: Blackwell Publishing Ltd.
- Dowding, Keith. Et. al. (ed). 2004. *Justice and Democracy*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Ellis, Desmond. P. 1971. "The Hobbsian Problem of Order: A Critical Appraisal of the Normative Solution" *American Sociological Review*. Vol. 36. Pp. 692 – 703.
- Elster, Jon. 1990 (1989). *The Cement of Society: A Study of Social Order*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Fararo, Thomas and Patrick Dorein. 1998. *The Problem of Solidarity*. Amesterdam: Gordon and Breach Publishers.
- Farrelly, Colin. 2004. *Contemporary Political Theory*. London: sage Publications.
- Franklin, G. et. al. 2004. "The Decay of Norms and the Production of Social Order: Conceptual and Empirical Models", *Applied Economics Letter*. Vol. 11, PP 725 – 730.
- Hechter, Michael. 2004. "From Class to Culture" *American Journal of Sociology*. Vol. 110, No. 2, pp. 400 – 445.
- Heise, David, R. 2007. *Expressive order: Confirming Sentiments in Social Actions*, New York: Springer.
- Horne, Chistine. 2003 (2001). "Explaining Emergence of Norms" in *Theories of Social Order*. ed. by M. Hechter and C. Horne, Stanford, Stanford University Press. PP. 129 – 139.
- Innes, Martin. 2003. *UnderStanding Social Control: Deviance, Crime and Social Order, Berkshire*. Open University Press.
- Irwin, Kyle, et. al. 2008. "Sympathy and Social Order", *Social Psychology Quarterly*. Vol. 71, No. 4, pp 379 – 396.
- Jasso, Guillermina and Samuel Kotz. 2008. "Two types of inequality: *Inequality between Persons and inequality between Subgroups*" *Sociological Methods and Research*. Vol. 37, No. 1, PP 31 – 74.
- Jasso, Guillermina. 2001. "Formal Theory" in *Handbook of Sociological Theory*. ed. By Jonathan H. Turner, New York: Kluwer Academic / Plenum Publishers, pp.37-68.
- Jasso, Guillermina. 2006. "Emotion in Justice processes" in J.H. Turner and J.E. Stets,

- Handbook of the Sociology of Emotions, Springer. New York. pp. 321 – 346.
- Jasso, Guiltiermina. 2000. "Trends in the Experience of Injustice: Justice Indexes About Earnings in Six Societies, 1991 – 1996" *Social Justice Research*. Vol. 13. No. 2, pp 101 – 121.
- Klüver, Jürgen, et. al. 2005. et. at. 2005. "The Emergence of Social order by Processes of Typifying", *Journal of Mathematical Sociology*. Vol. 29, PP 155 – 176.
- Lawler, Edward and Shanie R. Thye and J. Yoon. 2008. "Social Exchange and Micro Social Order", *American Sociological Review*, Vol. 73, pp. 519 - 542.
- Lockwood, David. 1992 (1956). "Some Remark on The Social system", in *Talcott Parsons: Critical Assessment*, Vol. 2 ed. By Peter Itamilton, London. Pp. 154 – 165.
- Mackert, Jürgen. 2004. "Reorganization and Stabilization: Social Mechanisms in Emile Durkheim's Professional Ethics and Civic Morals: A Contribution to the Explanation of Social Processes" *Journal of Classical Sociology*. Vol. 4, No. 3. PP 311 – 336.
- Matravers, Matt. 2007. *Responsibility and Justice*. Cambridge: Polity Press.
- McMurtry. John. 1978. *The Structure of Marx's World View*. New Jersey: Princeton University Press.
- Parsons, Tallcot. 1951. *The Social System*. New York: Free Press.
- Pedersen, Axel West, 2004. "Inequality as Relative Deprivation: A Sociological Approach to Inequality Measurement", *Acta Sociologica*. Vol. 47, No. 1, pp 31 – 49.
- Posner, Eric A. 2000. *Law ad Social Norms*. Cambridge: Massachusetts: Harvard University Press.
- Rawls, Anne Warfield. 2009. "An Essay on Two Conceptions of Social order", *Journal of Classical Sociology*, pp 500 – 520.
- Rawls, John. 1971. *A Theory of Justice*. Cambridge: Massachusetts: Harvard University Press.
- Rossides, Daniel W. 1990. *Social Stratification: The American Class System in Comparative Perspective*. New Jersey: Prentice Hall.
- Sawyer, Keith R. 2005. *Social Emergence: Societies As Complex Systems*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Scheff, Thomas J. 2007. "A Concept of Social integration", *Philosophical Psychology*. Vol. 20, No. 5, pp. 579 – 597.
- Schluchter, Wolfgang. 2003. "The Sociology of Law and Empirical Theory of Validity" *European Sociological Review*. Vol. 19. No. 5. Pp. 537 – 549.
- Sen, Amartya. 2006. "Normative Evaluation and Legal Analogues" in *Norms and The Law*. ed. by John N. Drobak, Cambridge: Cambridge University Press, pp 247 – 266.
- Therborn, Göran. 2002. "Back To Norms! On the Scope and Dynamics of Norms and Normative Action" *Current Sociology*. Vol. 50, No. 6, pp. 863 – 880.
- Tilly, Charles. 2001. "Relational Origins of Inequality", *Anthropological Theory*, Vol. 1, No. 3, pp. 355 – 372.
- Udehn, Lars. 1996. *The Limits of Public Choice: a Sociological Critique of the Economic Theory of Politics*. London: Routledge.
- Wright, Eric Olin. 2005. *Approaches to Class Analysis*. Cambridge: Cambridge University Press.